اخبار

به همت نشر لوگوس؛

کتاب «نئاندرتال‌ها، کورونا و زمین سایبورگی» منتشر شد

کتاب «نئاندرتال‌ها، کورونا و زمین سایبورگی» در پی بررسی ریشه‌های بسیار قدیمی بحران جدید کوروناست که شاید یکی از بزرگترین بحران‌هایی باشد که نوع بشر به خود دیده است. علی‌رغم تمام پیشرفت‌ها در علم و فناوری، نه‌تنها بشر هنوز نتوانسته است بر آن فائق آید، بلکه شاید این ویروس، با جهش‌های تازه‌اش، تلاش فراوان دانشمندان برای گسترش این همه‌گیری را به شکست منجر کند.

علی‌رغم تمام این پدیده‌های نو، علت درگیری ما با این ویروس ممکن است ریشه در گذشته‌های دور ما داشته باشد؛ زمانی که ما با نئادرتال‌ها هم‌زیستی داشتیم. در طی همین تعامل بود که ژنی از نئاندرتال‌ها به ما منتقل گشت که امروزه از دلایل تشدید کرونا در عده‌ای از مبتلایان تلقی می‌گردد.

ریشه‌های کهن این بحران جدید نشان می‌دهند که بشر بیش از آنچه فکر می‌کند در ایجاد چنین بحران‌هایی دخیل بوده است و باید خود را برای بحران‌های بعدی نیز آماده کند. شاید تنها راه حل برای این میراث سهمگین کهن، تغییر خود و دنیای خود در جهت هماهنگی بیشتر باشد؛ تلاشی که از آن می‌توان با عنوان «زمین سایبورگی» نام برد.

عبدالرضا ناصرمقدسی متولد مهرماه ۱۳۵۷ در بندر انزلی است. وی دوره پزشکی عمومی خود را در شیراز گذراند و در سال ۱۳۸۹ موفق به أخذ درجهٔ تخصصی در رشتهٔ بیماری‌های مغز و اعصاب از دانشگاه علوم پزشکی تهران شد.

او از سال ۱۳۹۱ به طور اختصاصی به ویزیت و درمان بیماران مبتلا به ام اس مشغول است و علاوه بر انتشار مقاله‌های متعدد تخصصی، دغدغه‌های جدی در باب ارتقای بینش عمومی و فرهنگ جامعه در ارتباط با این بیماری و پدیده‌ای که خود آن را بیماری «ام اس فوبیا» می‌نامد دارد.

ناصرمقدسی از مدت‌ها قبل، در پی برقراری ارتباط بین علم و هنر و ایجاد یک بینش میان رشته‌ای بین علوم انسانی و علوم اجتماعی بوده است. بر این اساس، اسطوره نقش عمده‌ای در تفکرات میان رشته‌ای او بازی می‌کند. او در اولین تلاش جدی خود دست به تحقیقی مبسوط در باب «اسطوره‌درمانی» زد و تلاش کرد همراه با یک مطالعهٔ میدانی، اسلوب مناسبی را برای این علم جدید، ولی در عین حال باستانی، تدوین کند.

حاصل تلاش وی کتاب خوانش بیماری در بستر اسطوره بود که توسط انتشارات فرهامه به چاپ رسید. این کار در کتاب آخرین دست نوشتهٔ مانی پیگیری شده است. پرسش مهم بعدی او چگونگی تغییر اسطوره در جهان پیچیدهٔ جدید بود.

او در کتاب بعدی خود، یعنی رستاخیز اسطوره، به‌طور عمده به دین سوال پرداخت و برای اینکه چارچوب بهتری برای آن ایجاد کند، طرح علمی جدید با نام «نورومیتولوژی» را پی افکند که در همین کتاب به مثابه علمی جدید معرفی شده است.

وی امیدوار است در ادامهٔ پژوهش‌هایش به‌طور مبسوط در کتابی مجزا، به معرفی این علم بپردازد.

علاوه بر این تلاش‌ها، از وی مقالات متعددی در باب ارتباط شعر و علوم اعصاب به چاپ رسیده است. در عین حال، وی یکی از پانزده برگزیدهٔ نهایی اولین دورهٔ مسابقهٔ شعر آوانگارد بود. (به نقل از وبسایت نشر فرهامه)

کتاب‌های چاپ‌شدهٔ او بدین قرارند:

جهان بدنی و آخرالزمان کرونایی، تهران: نشر لوگوس، ۱۳۹۹.

زندگی همچنان جاریست: راهنمای ام اس به زبان ساده (گردآوری عبدالرضا ناصرمقدسی و دیگران). تهران: نشر رسانه، ۱۳۹۷.

پژوش‌های نوین درباره ام. اس (همراه با پیمان متین). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۷.

افسون گوزن شمالی: نگاهی به نقش تمثیل در درمان. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۷.

درآمدی بر نورومیتولوژی. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۷.

علی در لابلای نورون‌های کوچولو. تهران: نشر شلاک، ۱۳۹۶.

چگونه عوارض ام اس را مهار کنیم؟ (همراه با پیمان متین). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۶.

چگونه با اماس زندگی کنیم؟ (همراه با پیمان متین). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۶.

از ام اس چه می‌دانم؟ (همراه با پیمان متین). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۶.

مقدمه‌ای بر نظریه انسان-هنر. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۶.

ام اس در گذر عمر (همراه با پیمان متین). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۶.

بازتوانی ذهنی در مبتلایان به ام. اس (جلد ۱ و ۲) (عبدالرضا ناصرمقدسی و دیگران). تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۵.

ام اس، دوست کوچولوی من. تهران: نشر شلاک، ۱۳۹۵.

گاهی برای نا آگاهی: گم شدن مغز در فضای مجازی. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۵.

آخرین دست‌نوشته مانی. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۵.

رستاخیز اسطوره: نگاهی به رابطه مغز و اسطوره در جهان پیچیده جدید. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۴.

خوانش بیماری در بستر اسطوره. تهران: نشر فرهامه، ۱۳۹۴.

کتاب «نئاندرتال‌ها، کورونا و زمین سایبورگی» عبدالرضا ناصرمقدسی متخصص بیماری‌های مغز و اعصاب (نورولوژی) و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران به همت نشر لوگوس به بهای ۳۰ هزار تومان منتشر شد.

روز جهانی خرس قطبی را جدی بگیریم

ناصر تبریزی

بیست و هفتم فوریه ۲۰۱۱ توسط سازمان های بین المللی بنام خرس قطبی جهانی شده است. هدف از این نام گذاری، بالا بردن آگاهی مردم درباره چالش خرس‌های قطبی با گرم شدن زمین و کم شدن یخ‌ها است. سازمان های بین المللی در تلاش هستند که با نامیدن این روز، جهانیان را تشویق کنند تا بصورت جدی به پیامد های بحران اقلیمی جهان بیاندیشند.

بیست و هفتم فوریه ۲۰۱۱ توسط سازمان های بین المللی بنام خرس قطبی جهانی شده است. هدف از این نام گذاری، بالا بردن آگاهی مردم درباره چالش خرس‌های قطبی با گرم شدن زمین و کم شدن یخ‌ها است. سازمان های بین المللی در تلاش هستند که با نامیدن این روز، جهانیان را تشویق کنند تا بصورت جدی به پیامد های بحران اقلیمی جهان بیاندیشند.

چرا خرس قطبی!

یکی از جدی ترین خطراتی که این روزها زندگی انسان امروز را تهدید می کند، «بحران اقلیمی» (امروزه دیگر تغیرات اقلیمی خوانده نمی شود) حال حاضر است که دامنگیر تغییرات مخرب در اکوسیستم های آب و هوایی شده است است. باز تاب این بحران به این معنی است که نمی توان صرفا از تغییرات اکوسیستم در قطب ها سخن راند و بصورت مستقل این اتفاق را فارغ از ساکنان آن در قطب و سایر مناطق جهان مورد بررسی قرار داد. در واقع موجودات ساکن قطب ها اولین قربانیان اصلی این موضوع هستند. اما حقیقت دیگری در پس این واقعیت وجود دارد و آن این است که؛ انسان امروز تاثیر تسخیر متجاوزانه خود در طبیعت را در قطب ها نیز مشاهده می کند. قطب شمال و جنوب ،به عنوان مرکز ثقل زمین ،نقش مهمی در اکوسیستم حیاتی کره خاکی دارند.حجم یخ ها و ذوب تدریجی آنها تحت تاثیر گرمایش جهانی علائم و شواهد بسیار خطرناکی را در قبال گرم شدن قطب شمال نمایان کرده است. آثار منفی گرم شدن آب و هوا نه تنها برای انسان نتیجه منفی به همراه دارد بلکه دنیای بسیاری از حیوانات را نیز به خطر می اندازد. قطب شمال و جنوب زیستگاه ۲۰۰ گونه جانور است. دستکم دویست گونه از نهنگ ها گرفته تا کرم های آبزی در دو قطب شمال و جنوب زمین زیست می کنند. طبق آخرین بررسی دانشمندان کشور های اسکاندیناوی و آمریکایی و روسی، دست کم ۴۵۰۰ گونه در نواحی قطبی جنوب و ۵۵۰۰ گونه هم در قطب شمال زیست می کنند. ذوب شدن یخ های قطب شمال بر زیست بوم ها تاثیر می گذارد، تاثیرات زیستی بر روی این گونه ها می تواند هشدار های جدی برای ساکنین سایر نقاط کره زمین تلقی گردد.بعنوان مثال ذوب شدن پوشش یخی گرینلند می تواند به بالا آمدن سطح آب دریاها تا ۴ متر بی انجامد و تاثیر مصیبت بار بر سایر نقاط کره زمین قطعی خواهد بود. خرس قطبی بعنوان نماد این تغییرات، گواه بسیار ملموسی برای درک این بحران است. از آنجا که این حیوان در فصول زمستان قطب قادر به شکار و تغذیه می باشد با کوتاه شدن زمان زمستان در قطب، میزان شکار آنان نیز محدودتر شده است. طبق آخرین یافته ها طی ۳۵ سال گذشته وزن و جثه خرس های قطبی به علت گرمایش قطب ها و کم شدن زمان شکار به بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است، امروزه بر خلاف گذشته دیگر «خرس های نر یک تنی» در قطب مشاهده نمی شود و زاد و ولد آنها نیز کاهش چشمگیری داشته است.

انقراض دو سوم خرس‌های قطبی تا سال ۲۰۵۰ میلادی

یک آژانس دولتی در آمریکا پیش بینی کرده است که دو سوم جمعیت خرس های قطبی جهان تا نیمه قرن جاری از بین خواهند رفت.سازمان مطالعات زمین شناسی می گوید بخش هایی از منطقه قطب شمال با چنان سرعتی پوشش یخی خود در فصل تابستان را از دست می دهند که هیچ خرس قطبی تا چند دهه دیگر قادر به ادامه حیات در این مناطق نخواهد بود.

خرس‌های قطبی برای شکار به یخ‌ها وابسته هستند. مطالعات نشان می‌دهد گرمای جهانی زمین و به دنبال آن ذوب یخ‌های قطبی برای انقراض دو سوم جمعیت خرس‌های قطبی تا سال ۲۰۵۰ میلادی کافی است. کاهش یخ‌های قطبی باعث شده تا خرس‌های قطبی برای شکار به مسافت‌های دورتر شنا کنند و انرژی بسیاری را صرف کنند که به راحتی قابل جایگزینی نیست.

ایالات متحده آمریکا تحت قانون گونه‌های در معرض خطر مصوب سال ۲۰۰۸ میلادی، خرس‌های قطبی را در فهرست گونه‌های در معرض تهدید قرار داده و از سوی دیگر کانادا و روسیه نیز این جانور را در فهرست گونه‌هایی که نگرانی خاصی درباره آنها مطرح است، قرار داده‌اند.

خرس قطبی نماد گرمایش زمین

با اشاره به مطالب عنوان شده می توان اذعان کرد که امروزه خرس قطبی بعنوان یکی از نماد های دخالت ویرانگر انسان بر روی زمین مطرح شده است. پاسداشت روز جهانی برای این حیوان، بهانه ای است تا انسان سرنوشت محتوم رقم خورده به دست خود را با نگاه واقع بینانه تری بررسی کرده و با جدی گرفتن علل کاهش تعداد و تغییرات فیزیکی این حیوان از باز نگری در سیاستهای خود(نه برای نجات خرس های قطبی) برای فرار از سرنوشت مشابه این حیوان با خود جلوگیری نماید.راهکارها واضح و روشن است ، نشست پاریس با بررسی دقیق دلایل افزایش چند درجه ای کره زمین تحت تاثیر افزایش میزان تجمع منواکسید کربن و متان در سطح بالای جو، ، تمامی کشورها را مجاب به تغییر اساسی در تامین انرژی های پاک کرده است دوران تاسف بار ترامپ و خروج آمریکا با وجود سهم بالای این کشور در انواع آلودگی های زیست محیطی، امیدها را برای کاهش سرعت گرمایش زمین کم سو کرده بود ، حضور دموکرات ها در آمریکا به پست ریاست جمهوری ، و باز گشت مجدد این کشور به جمع متعهدین نشست پاریس، امید ها را زنده کرده است. حضور منفعلانه ایران در نشتست پاریس از سوئی و بی برنامگی محیط زیست ایران برای انجام تعهدات خود برای پایین آوردن حجم تولید گاز های گلخانه های در کشور، پالس های مثبتی را برای ما نشان نمی دهد. ما هنوز به علت تحرم ها و یا به بهانه های تحریم ها، نه تنها میزان تولید گاز های گلخانه ای را نسبت به گذشته کم کرده ایم بلکه با استفاده از سوخت های غیر استاندارد(مازوت) در نیرو گاه هایمان به افزایش تولید گازها گلخانه های در کشور مشغول هستیم هر چند این گونه اتفاقات بعنوان استثنا در زمان های خاص به وقوع می پیوندد اما توجیهی برای بی مسئولیتی کشورمان در افزایش تولید گاز های گلخانه ای ندارد. انسان امروز در تمامی بحران بوجود آمده بر روی این کره خاکی بدور از مرز بندی ها مسئول است و نمی تواند سهم جهانی خود را به بهانه های واهی فراموش کرده و با انتخاب روش های محلی و یا منطقه ای بدور از تاثیرات جهانی آن ادامه حیات داشته باشد.

مرکز نابینایان رودکی؛ شرایط کنونی و الزامات پیشرو

در پی اعتراض نابینایان کتابخانه رودکی به کتابخانه ملی، حسین عبدالملکی کارشناس و پژوهشگر سازمان اسناد و کتابخانه ملی یادداشتی نوشته است.

در این‌نوشتار، مطالبی درباره کتابخانه رودکی، گذشته، امروز و آینده آن مورد توجه قرار گرفته است.

مشروح متن این‌یادداشت در ادامه می‌آید:

مرکز نابینایان رودکی به عنوان قدیمی‌ترین، بزرگترین و البته غنی‌ترین کتابخانه ویژه نابینایان و نیز مرکز تولید کتاب‌های ویژه این‌قشر به شمار می‌رود؛ مرکزی با قدمت بیش از ۵۰ سال که از یکسو، به عنوان کارویژه اصلی خود عهده‌دار زنجیره تأمین و توزیع منابع اطلاعاتی موردنیاز نابینایان در ترازی ملی بوده، و از دیگرسو، به موازات تلقی شدن به مثابه «کتابخانه‌ای مادرتخصصی»، نقش بی‌بدیلی را در حیات علمی و فرهنگی نابینایان در طول ۵ دهه اخیر بازی کرده است؛ چنان‌که در طول این ۵ دهه در «درس خواندن»، «باسوادشدن»، «ورود تعداد قابل توجهی از نابینایان به سطوح تحصیلات عالی» و «رشد اجتماعی و فرهنگی نابینایان در کشور» نقش به‌سزایی را ایفا نموده است.

با توجه به گزاره‌های بالا، جایگاه راهبردی مؤسسه رودکی در حیات علمی نابینایان و رشد اجتماعی و فرهنگی قابل توجه آن‌ها در جامعه، برای هر اهل فرهنگی کاملاً مبرهن است. اما، همین مرکز که در دهه‌های آغازین، فعالیت و خدماتش در تراز مؤسسات پیشرو در حوزه منابع اطلاعاتی نابینایان در آن روزگار بود، و حتی برخی از کشورهای توسعه یافته نیز برای الگوگیری از این مرکز به بازدید آن می‌آمدند؛ در اثر تصمیمات غیرصحیح، ناصواب و بدون پشتوانه کارشناسی برخی مدیران سازمان بهزیستی، ناملایمات و دوران پرنشیب و فرازی را پشت سر گذاشته است؛ به نحوی که از یک سازمان ملی در تراز جهانی در حوزه تخصصی خود، به «ساختمان بهزیستی در ظهیرالاسلام» تنزل یافت.

مرکز نابینایان رودکی در دهه‌های اخیر «تجربه ملی بودن»، «واگذاری به بهزیستی استان تهران»، «بازگشت به ستاد سازمان بهزیستی»، «خصوصی شدن»، «بازگشت به دولت» و «دوران ۵ ساله بلاتکلیفی» را به خود دیده است.

این‌مرکز در حال حاضر دارای هیچ‌چارت سازمانی نبوده و بودجه مصوب و تعریف شده‌ای هم ندارد، تولید کتاب‌های بریل و گویای آن تقریباً متوقف شده و خدماتش نیز به نازل‌ترین سطح رسیده است و در واقع، از آن مرکزی که نابینایان کشور و فارسی زبانان نابینای سایر کشورها را از منابع اطلاعاتی و مطالعاتی خود سیراب می‌کرد، تنها نام و وجه تاریخی و فرهنگی آن باقیمانده است.

وجه نوستالژیکی که تمامی فرهیختگان و نخبگان نابینا، از نویسندگان و محققین و اساتید دانشگاه و شعراء گرفته، تا دانشجویان تحصیلات تکمیلی را در پس همه روایت‌های متفاوتشان از این مرکز، در یک نقطه مشترک به اتفاق نظر رسانده است؛ تجربه‌ای دردناک از حیات رودکی در دو دهه اخیر و به کمارفتن در حال حاضر آن. و اگر فکری آنی و البته دائمی و کارشناسی برای مرکز رودکی نشود، دیگر تا پایان حیات مهمترین هویت علمی و فرهنگی نابینایان کشور چندان مجالی نیست.

نمادی که بر روی تک‌تک سنگ‌فرش‌ها، موزاییک‌ها و دیوارهایش قدم‌ها و دستان کسانی را به یادگار دارد که شاید بیشتر افراد جامعه، کوچکترین توانمندی را برای آنان متصور نبودند؛ اما با همین رودکی به جایگاه‌هایی رسیدن که هر شهروندی را به تحسین وا می‌دارد.

از وجهی دیگر، یکی از مؤلفه‌های مهم در تراز بالندگی و شکوفایی هر حیات اجتماعی، میزان برخورداری و سهیم‌شدن شهروندانش در امکان‌ها و فرصت‌های موجود آن جامعه است. از این منظر نیز پیشینه و کارنامه کتابخانه رودکی مبین این گزاره است که حیات اجتماعی کشوری که وجه فرهنگی و تمدنی آن بر هیچ کس پوشیده نیست، از بیشتر از ۵۰ سال قبل، در راه سهیم کردن یکی از محروم‌ترین اقشار خود در تأمین نیازهای اطلاعاتی به فرصت‌های حداقلی برای دسترسی به منابع اطلاعاتی و مطالعاتی ویژه این قشر، تلاش‌های مختلفی را انجام داده است و کتابخانه‌ای با این قدمت، مظهر و برآیند این تلاش است.

حال بلاتکلیف بودن و رو به کمارفتن چنین مرکزی به هر اهل فرهنگی در مقام قضاوت، چه پیام و معنایی را می‌تواند برساند؟ آن هم در بحبوحه رشد روزافزون اطلاعات در زندگی هر شهروند در شرایط کنونی!

این‌میان، پس از چند سال بلاتکلیفی و در جهت ساماندهی و تعیین تکلیف مرکز نابینایان رودکی، مسئولین سازمان بهزیستی، کاربست مجموعه اقداماتی را در دستورکار خود قرار دادند. هر چند در موازات اینکه نفس تعیین تکلیف رودکی و کاربست مجموعه اقداماتی در این راه شایسته می‌نمود؛ اما نابینایان به مثابه ذی‌نفعان اصلی این مرکز و به ویژه تشکل‌ها و نخبگان این قشر به انحاء مختلف در کنار ضروری پنداشتن تعیین تکلیف و احیای رودکی، نگرانی‌ها و دغدغه‌های فراوانی را نسبت به تصمیمات اتخاذ شده ابراز نمودند؛ «مبهم بودن»، «عدم مشارکت دادن جامعه هدف در تصمیمات اتخاذ شده و توجه نکردن به نظرات این قشر»، «نبود پشتوانه کارشناسی در پس تصمیمات»، «نبود تضامین لازم و نداشتن پشتوانه اجرایی مناسب»، «عدم تطابق با برخی قوانین و سیاست‌ها»، «عدم ارائه پاسخ شفاف به مطالبات و نگرانی‌های طرح شده جامعه هدف از سوی مسئولین سازمان بهزیستی» و... از جمله دلایلی بود که در مخالفت نابینایان با عملیاتی‌سازی تصمیمات اخذ شده به آن‌ها اشاره می‌شد.

مخالفت‌هایی که حتی بعضاً با برخی رفتارهای هیجانی به علت عدم پاسخگویی صحیح و به موقع به نگرانی‌ها و سؤالات طرح شده همراه گردید و سرانجام پس از چند ماه کش و قوس، آنگونه که از شواهد بر می‌آید، از رهگذر همین مخالفت‌ها به منتفی شدن عملیاتی‌سازی تصمیمات اخذ شده انجامید. اما، همچنان ضرورت تعیین تکلیف رودکی به نحوی تسریعی پابرجاست و نباید صورت مسئله (بلاتکلیفی بزرگترین و قدیمی‌ترین مرکز فرهنگی و کتابخانه مادرتخصصی نابینایان) را پاک کرد.

در این‌راستا، اتخاذ هر رویکردی در زمینه تعیین تکلیف مرکز نابینایان رودکی که با توجه به شرایط کنونی آن نیز ضروری می‌نماید، مستلزم «نظرداشت تمامی جوانب امر»، «توجه ویژه به حساسیت‌های موجود در این زمینه»، «دوری از هرگونه تک بُعدی نگری» و به عبارتی «داشتن نگاهی جامع در معنای تام آن» می‌باشد.

در نگاهی حداقلی جهت اتخاذ هرگونه سیاست باید:

۱-نظر جامعه هدف و به ویژه در سطح کارشناسی جهت اتخاذ هرگونه سیاست و انجام هر اقدامی، با توجه به پتانسیل نخبگانی موجود در میان افراد با آسیب بینایی مورد توجه قرار گیرد.

۲-وجه مهم دیگر در اتخاذ هر رویکرد و کاربست هرگونه سیاست جامع جهت تحول رودکی و تعیین تکلیف آن، داشتن نگاهی بلندمدت در این راه است و باید دائمی بودن عملیاتی‌سازی سیاست اتخاذ شده و ملاحظات مترتب بر آن به شکلی همه جانبه مورد توجه قرار گیرد.

بدون لحاظ نگاهی بلندمدت در اتخاذ رویکرد نسبت به تحول رودکی، ما همچنان شاهد تجارب ناموفق این مرکز فرهنگی مهم نابینایان در گذشته خواهیم بود؛ چنانکه در طی بیش از ۵۰ سال حیات خود، شرایط پرنوسانی را تجربه کرده و حداقل ۸ مرحله را پشت سر گذارده است؛ مراحلی که در جایگاه سازمانی، نوع نگاه به رودکی و شرایط مدیریتی آن و بسیاری مسائل دیگر به نوبه خود تأثیرگذار بوده است و طبیعتاً تبعات همه این نوسانات متوجه حلقه نهایی این زنجیره یعنی کاربران نهایی رودکی که همانا «نابینایان به مثابه محروم‌ترین قشر در دستیابی به اطلاعاتند»، می‌باشد. تجربه ناموفق واگذاری رودکی به بخش خصوصی و تبعات فراوان ناشی از آن دقیقاً به سبب نبود همین نگاه بلندمدت حاصل گردید.

۳-از هرگونه تجزیه مرکز نابینایان رودکی، تحدید یا تضعیف کارکردها و کارویژه‌های آن و به ویژه واگذاری به سایر سازمان‌ها و نهادها جلوگیری شده و درصورت ضرورت جهت انجام این امر، ضمن لحاظ تمامی ملاحظات، الزامات و اقتضائات موردنیاز، از کارایی راهبرد جایگزین و بدیل موردنظر در ابعاد مختلف و به ویژه استمرار و تداوم یابی آن اطمینان حاصل گردد.

۴- درباره ورود بخش خصوصی به موضوع مرکز نابینایان رودکی و کارکردهای آن در هر سطح و یا حدودی، ضمن لزوم سنجش تمام جوانب امر و نظرداشت حساسیت‌های موجود و نیز شرایط جامعه هدف، باید در صورت جواز به ورود بخش خصوصی، ملاحظات لازم جهت عدم ایجاد رانت و انحصار، عدم افت کیفیت وظایف محوله چه در کوتاه‌مدت و چه در بلندمدت و نیز لحاظ شرایط اطمینان بخش جهت سنجش اهلیت، تخصص و توان مدیریتیِ بخش خصوصی و اتخاذ مکانیزم‌های نظارتی مدقن، فراگیر و مستمر در این زمینه، مطمح نظر قرار گیرد.

البته به زعم نگارنده حتی در صورت حصول شاخصه‌های مطروحه فوق، همچنان باید امور مربوط به هرگونه «تصمیم سازی در زمینه منابع اطلاعاتی نابینایان»، «حوزه‌های مأموریتی این مرکز در سطوح راهبردی» و نیز «بُعد نظارت» در ید دولت بماند.

۵-در زمینه محل ساختمان رودکی نیز ضمن تأکید بر اهمیت وجه کالبدی این مرکز به عنوان بُعد نمادین حیات علمی و فرهنگی نابینایان در بیش از ۵۰ سال اخیر و امکان سنجی مجدد نوسازی، مرمت و مقاوم سازی آن با لحاظ اهمیت فرهنگی رودکی، درصورت هرگونه تغییر مکان در موازات تضمین جایابی صحیح و با رعایت تمام ملاحظات چه در زمینه جامعه هدف و چه در زمینه زنجیره تولید و توزیع منابع بریل و گویا، باید برنامه‌ریزی صحیح، جامع و زمانمند با فازبندی‌های مشخص جهت جانمایی در یک مکان استاندارد و مناسب -چه در مکان کنونی آن پس از تجدید بنا و تجهیز، و یا هر مکان دیگر- مدنظر قرار گیرد.

۶-جهت اعتباربخشی به مرکز نابینایان رودکی به مثابه مرکز تولید و توزیع منابع ویژه نابینایان و کتابخانه مادرتخصصی ویژه این قشر و ثبات بخشی بیشتر به فعالیت‌های آن، از ظرفیت‌های سیاستی و اجرایی تمامی سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با حوزه نشر و کتاب مبتنی بر حوزه‌های مأموریتی، کارویژه‌ها و شرح وظایف آن‌ها در سطوح مختلف به صورتی که به استقلال این مرکز خدشه‌ای وارد نشود، استفاده گردد.

همچنین، تمهیدات لازم برای ممانعت از انباشت و تراکم سطوح «سیاستگذاری»، «اجرا» و «نظارت» به شکلی متمرکز در مرکز رودکی اتخاذ گردد. «یکی‌بودن سیاستگذار، مجری و ناظر» در هیچ‌ساحت تصمیم ساز و اجرا قابل دفاع نبوده و توجه به این امر در زمینه کتاب‌های ویژه نابینایان که دارای حساسیت‌های مختص به خود است، ضرورتی دو چندان می‌یابد. امری بسیار مهم و حیاتی که اجرایی سازی آن مستلزم تغییر در نحوه راهبری مرکز رودکی، مشارکت دادن دستگاه‌های سیاستگذار ذی‌ربط در حوزه نشر و کتاب در این زمینه و بازبینی مکانیزم‌های مربوط به تصمیم سازی منابع اطلاعاتی نابینایان و نحوه نظارت بر آن در این مرکز است.

۷-همچنین، باید به شکلی جدی «بازبینی سیاست‌ها، حوزه‌های مأموریتی و کارویژه‌های رودکی» و «منطبق‌سازی و به‌روزرسانی شروح وظایف آن براساس نیازهای جامعه هدف» و «تغییر رویه مدیریتی و نحوه راهبری و اداره این مرکز»، در هرگونه اتخاذ رویکرد تحولی برای مرکز نابینایان رودکی در قالب کاربست یک سیاست جامع مدنظر قرار گیرد و بسیاری موارد و ملاحظات دیگر که به جهت مطول نشدن این نوشتار، تخصصی بودن مباحث و دارابودن ظرایف و دقایق مختلف به آن‌ها نمی‌پردازم.

کوتاه سخن آن‌که، همچنان به دلایل فراوان معتقدم که باید مرکز نابینایان رودکی با تمامی نوسانات و نشیب و فرازهای پیش آمده، زیرنظر سازمان بهزیستی باقی بماند؛ اما در کیفیت و نحوه حفظ و احیای رودکی در ذیل این سازمان و چگونگی استفاده از ظرفیت‌های موجود با توجه به شرایط کلی حاکم بر سپهر سیاستی کشور در زمینه «منابع اطلاعاتی» از یک‌سو، و «حوزه نابینایان» از سوی دیگر، نیازمند یک بحث کارشناسی و تخصصی جامع و مدون است.

از این‌رو نظر به ضرورت تعیین تکلیف هر چه سریع‌تر این مرکز جهت ممانعت از ورود لطمات فرهنگی بیشتر به حوزه منابع اطلاعاتی نابینایان، بایسته است که سازمان بهزیستی با نظرداشت تمامی جوانب و در قالب یک نگاه تخصصی با بهره‌گیری از متخصصین و کارشناسان حوزه منابع اطلاعاتی ویژه نابینایان و سایر ساحت‌های مرتبط و به‌ویژه استفاده از توان کارشناسی و پتانسیل نخبگانی موجود در میان جامعه هدف (نابینایان و کم بینایان) در این راستا، به شکلی عاجل گام بردارد و حتی در سطحی کلان‌تر، شایسته است مسئولین فرهنگی کشور نیز به این موضوع بسیار مهم با قید اولویت ورود نمایند. البته همچنان با نظرداشت ضرورت بهره‌گیری از نگاه تخصصی، نظرات جامعه هدف و داشتن رویکردی جامع و البته بلندمدت در اتخاذ هرگونه سیاست برای بزرگترین و قدیمی‌ترین مرکز فرهنگی نابینایان کشور.

اخبار

فعل‌هایی که دارند فراموش می‌شوند

قاسم هاشمی‌نژاد در بخشی از پیش‌گفتار کتاب «ایوب» که در نشر هرمس منتشر شده، نوشته است: یکی از خصایص کم و بیش از یاد رفته زبان فارسی در ترکیبات فعلی آن متجلی می‌شد. این ترکیبات فعلی اغلب به کمک عناصر مادی و ملموس ساخته می‌شد و این عناصر هر قدر به حیات انسانی و کارورزی او نزدیک بهتر؛ در نتیجه اعضای بدن و اندامی که کاربرد بیشتری داشتند (مثل دست و پا و سر و چشم) و ابزار و مصالحی که در زندگی روزمره کارایی بیشتری داشتند (مثل تبر و تیره و تیشه و تیغ) و عناصر طبیعت که انسان‌ها با آن سر و کار داشتند (آب و باد و خاک و آتش) و جانوران وحشی و اهلی که همبازی زمینی او بودند (مانند شیر و گور و گوسفند و مرغ) در ساخته شدن این ترکیبات دخالت بیشتری داشتند. این، البته، در شکل‌گیری تمامی زبان‌ها موثر بوده، اما در زبان فارسی بخشی جدایی‌ناپذیر از عیار آن را می‌ساخته است. یک مثال سردستی از «شاهنامه» فردوسی می‌آورم تا حرفم را روشن کرده باشم...: «فریدون برآشفت و بگشاد گوش/ ز گفتار مادر برآمد به جوش/ دلش گشت پردرد و سر پر ز کین/ به ابرو ز خشم اندر آور چین/ چنین داد پاسخ به مادر که شیر/ نگردد مگر به آزمایش دلیر/ کنون کردنی کرد جادوپرست/ مرا برد باید به شمشیر دست/ بپویم به فرمان یزدان پاک/ بر آرم ز ایوان ضحاک خاک» می‌بینید تقریبا تمام افعال به کار رفته ترکیبی است و با عوامل و عناصر مادی و ملموس ساخته شده است: گوش گشاد کردن، دل پر درد گشتن، سر پر ز کین گشتن، به ابرو از خشم چین اندر آوردن. حتی در آن‌جا که به ظاهر نشانی از عنصر محسوس نیست، آن‌چه به ذهن متبادر می‌شود محسوس است. مثل «به جوش برآمدن» که از صفت آب، وقتی که گرما ببیند، گرفته شده است. یا حتی اگر بخواهیم باریک‌نظری به خرج دهیم و مته به خشخاش بگذاریم، می‌توانیم در ریشه پوییدن دقیق بشویم که از واژه «پا» درست شده است. به مرور، هرقدر که ما از سرچشمه زبان فارسی دور شدیم، از این جوهره هم دور افتادیم. مثلا به جای «گردن نهادن» گفتیم اطاعت کردن، به جای «چشم به راه بودن» گفتیم منتظر بودن و جای «دستگیری» گفتیم امداد و جای «چشم‌پوشی» گفتیم بی‌اعتنایی و جز این‌ها. همه آن‌چه ما به عنوان خصیصه و جوهر نام بردیم و جذابیت زبان فارسی از آن می‌آید سبب محسوس شدن زبان و تصویری شدن آن می‌شود. به یمن این ویژگی، زبان فارسی در عیار خود، هم چشیدنی است، هم شنیدنی و دیدنی، هم بوییدنی است و هم بسودنی. این آن گوهر گرانبهایی بود که ما کم و بیش از دست داده‌ایم.»

صفحه‌ای با عنوان یکان‌یکان درباره عیار فارسی و ترکیب‌های فعلی که در حال فراموشی هستند می‌گوید و برخی از این ترکیب‌ها را ارائه می‌کند.

در ادامه مروری داریم بر برخی از ترکیب‌های فعلی که با اعضای صورت ساخته می‌شوند.

ترکیب‌های فعلی که با «سر» ساخته می‌شوند: سر از پا نشناختن، سر به تن کسی نبودن، سر به زیر داشتن، سر به سر کسی گذاشتن، سر خاراندن، سر کسی باد داشتن، سر کسی برای چیزی درد کردن، سر کسی به آخور بودن، سر کسی به تن او ارزیدن، سر کسی به تن او سنگینی کردن، سر کسی به سنگ خوردن، سر کسی بی‌کلاه ماندن، سر کسی سوت کشیدن، سر کسی را خوردن، سر کسی را زیر آب کردن، سر کسی را شیره مالیدن، سر و گوش آب دادن، سر از چیزی درآوردن، سر از لاک درآوردن، سر باز زدن، سر برآوردن، سر به فلک کشیدن، سر به تو داشتن، سر را زمین گذاشتن، سرپیچی کردن، سر خم کردن، سر خوردن، سر دواندن، سر سالم به گور بردن، سر سپردن، سر کسی به چیزی گرم بودن، سر کسی خالی کردن، سر کسی خراب شدن، سری میان سرها در آوردن، کسی را از سر خود باز کردن، از سر گذراندن، از سر و کول هم بالا رفتن، با سر رفتن، به سر کسی زدن، توی سر چیزی زدن، توی سر کسی زدن، جایی را روی سر گذاشتن، در سر داشتن، زیر سر کسی بلند شدن، سر را به باد دادن، کسی را روی سر گذاشتن، زیر سر کسی بودن، کسی را زیر سر گذاشتن، سر به راه بودن و سرسری رد شدن.

ترکیب‌های فعلی با «مو»: مو از کف دست کندن، مو را از ماست کشیدن، مو به تن کسی راست شدن، مو را در آسیاب سفید نکردن، مو ریختن از کسی، مو لای درز چیزی نرفتن، مو نزدن با کسی، موی دماغ کسی شدن، موی کسی را آتش زدن، به مویی بند بودن، زبان کسی مو درآوردن، یک مو از تن کسی به تن کس دیگری بودن، یک تار مو از سر کسی کم شدن، موی سبیل گرو گذاشتن، مو به مو گفتن، یک مو از خرس کندن.

دماغ: دماغ تیز داشتن، دماغ چاق داشتن، دماغ خود را بالا گرفتن، دماغ کسی باد داشتن، دماغ کسی سوختن، دماغ کسی را گرفتن، دماغ کسی مالیده شدن، دماغ کسی مو کشیدن، از دماغ فیل افتادن، از دماغ هیچ‌کس خون نیامدن، از دماغ کسی درآمدن، دل و دماغ نداشتن، فقط نوک دماغ خود را دیدن.

ترکیب‌های فعلی با گوش: گوش ایستادن، گوش به فرمان کسی بودن، گوش تیز کردن، گوش سپردن، گوش فلک را کر کردن، گوش کسی با دیگری بودن، گوش کسی بدهکار نبودن، گوش کسی به جایی بودن، گوش کسی پر بودن، گوش کسی سنگین بودن، آویزه گوش